**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه صد و هفتم\_ 11 آبان 1400**

**[مختار در مرجح دوم و فرع فقهی ذیل آن]**

فرمایش مشهور نسبت به نذر زیارت کربلا در عرفه در تمام عمر و وجه تقدیم آن به حج بیان شد و آن­گاه تعلیقۀ شیخنا الاستاد دامت برکاته نیز شرح و بسط داده شد.

ما در چند جلسۀ قبل اشاره­ایی به بحث قدرت عقلیه و قدرت شرعیه داشتیم، و وعده دادم که بعد از بحث از این فرع زیارت، مفصل­تر این قضیه را توضیح دهم.

**[سه مرحله قدرت]**

به نظر می­رسد ما باید قدرت را در انجام تکلیف، در سه مرحله تجزیه و تحلیل کنیم:

1. قدرت در برابر عجز تمام از انجام تکلیف. که این قدرت تکوینیه بر انجام تکلیف، گفتیم وقتی محقق است، که مقتضی موجود باشد، شرائط موجود باشد و موانع مفقود باشد. مثال هم زدیم.
2. قدرتی که نسبت به انجام خود تکلیف به ما هو هو مکلف قادر است، اما در هنگامی که پای تکلیف دیگر هم به کار بیاید، از انجام هر دو معاً عاجز هستم، عجزی خاص در این­جا مطرح است که مثالش در باب تعارض، دوران امر بین محذورین است، و راه­حل هایی که بیان شده است و در باب تزاحم، تزاحم بین انجام دو واجب که آن هم باز راه­حل­هایی بیان شده است.
3. سومین مرحلۀ قدرت ناظر به آن قدرت تکوینی انسان به آن معنای عرفی آن نیست که من توانا باشم یا ناتوان، آن­چه از لغت توانا استفاده می­شود یا آن­چه از لغت ناتوان استفاده می­شود. تا الان ما قدرت را به ان معنا می­گرفتیم، القا می کردیم به عرف، عرف را برخی را قادر و توانا می­دانست، بعضی را عاجز و ناتوان. اما مرحلۀ سوم آن­جایی است که من قدرت عرفیه داشته باشم و لو مقنن بیاید، محدوده­ایی را بیان آن قدرت مد نظر خود بیان کند و بگوید من اگر فلان واجب را بر تو لازم کردم، شرطش، قدرت است، منتهی قدرت در این محدوده با این تفسیر با این تبیینی که من مقنن بیان می کنم.

این دیگر قدرت در برابر عجز به آن معنای عرفیش نیست، این­جا مراجعه ما به عرف نیست که آیا قادر هستم یا غیر قادر. این­جا ابتداءً باید ببینم آن­چه شارع و مقنن به عنوان قدرت بیان­کرده است، در چه محدوده­ایی است بعد برای این­که ببینم آن موازین و معیار های شرعی را دارم یا نه، مراجعه به عرف هم می­کنیم ولی مراجعۀ ابتدایی به کتاب قانون است، این هم می شود مرتبۀ سوم نگاه ما به قدرت.

**[چهار نوع قدرت در لسان دلیل]**

نکتۀ دوم اگر واژۀ قدرت در لسان دلیل اخذ شود، -ان استطعت ان قدرت و قس عل هذا،- یکی از این چهار نوع است:

1. **تاکید**

مقنن خواسته است با آوردن واژۀ قدرت در لسان دلیل تأکید کند، بر قدرت عقلیه، این یک امر مولوی و یک شرط شرعی استقلالی نیست، ان همان قدرت تکوینیه عقلیه است، که در لسان شارع تاکیدا بیان شده، پس آمدن واژۀ قدرت در لسان دلیل گاهی تأکیدا هست. خب اگر این بود، این­جا دیگر حساب مستقلی برای قدرت شرعیه باز کردن، معنا ندارد، این­جا مقابله انداختن بین قدرت عقلیه و قدرت شرعیه معنا ندارد. این­ها قدرت شرعیه چیزی جز بیان مجدد و موکد همان قدرت عقلیه نیست؛ لذا در چنین جمله­هایی نگویید اگر دار الامر بین آن جمله­ایی که مأخوذ و مشروط به قدرت شرعیه است، با آن جمله­ایی که، واجبی که مشروط به قدرت عقلیه است، قدرت عقلیه مقدم است. این­جا اساسا این تقدیم وجهی ندارد. باید آن بحث تزاحم بین القدرتین را در جایی مطرح کرد، که اخذ قدرت در کلام شارع تأکید بر عین همان قدرت عقلیه نباشد.

1. **تحدید**

قدرت در لسان مقنن اخذ شده از آن نوع سوم که بیان شد، یعنی قدرت عقلیه را شارع مقدس تحدید و تضییق کرده است، تفسیر کرده است، حد و مرزش را بیان کرده است. یک وقت می­گفت «لله علی الناس حج البیت» و دیگر چیزی نمی گفت، این می­شد قدرت عقلیه، یک وقت می­فرمود «**لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا**» ولی دائرۀ استطاعت را تضییق و تحدید و تفسیر در روایات نمی­کرد، این همان قدرت عقلیه و تاکیدی است. اما یک وقتی می گوید «**لله علی الناس حج البیت من استطاع الی سبیلا»** و بعد می­آید در روایات استطاعت را معنا می­کند. اصلا واژۀ قدرت شرعیه به معناه الحقیقی این­جاست که بحث از تحدید و تفسیر آن قدرت عقلیه است. این­جا است که باید بین مشروط به قدرت عقلیه و با مشروط به قدرت شرعیه سنجید، اینجاست که آن مرجح دوم مطرح می شود.

1. **للتعجیز**

برای این که نشان دهد شما نمی توانید. آیات تحدی در قرآن کریم که اشاره می کند اگر می توانید مثل این قرآن یا 10 سوره بیاوردی، این در حقیقت اگر می توانید نشان از آن تعجیز است، یا مثلا یک نفر زورمند به یک آدم ضعیف روبرو شده، آدم ضعیف می گوید می­زنم، او می­گوید اگر می­توانی بزن. این از بحث ما خارج است.

1. **للترغیب**

واجب قدرت را برای ترغیب اخذ می­کند، واجب نیست ولی می­خواهد به نحوی من را تحدید کند، می گوید ان قدرتَ لا تدرک صلاة اللیل، این مساوی است با تمام سعیت را بکن، تمام کوششت را بکند.

این دو مورد آخر را از بحث خارج کنید، فقط برای این که نشان دهم اگر قدرت در لسان دلیلی بود با این مطلب بتوانید تشخیص بدهید کجا و به چه معناست.

فظهر مما ذکرناه الی هنا که ان مرجح دوم در ترجیح آن واجبی که مشروط است به قدرت عقلیه بر آن واجبی که مشروط است به قدرت شرعیه، اصل این مطلب درست است منتهی باید دید جای آن کجاست؟ این مطلب جایش جایی است که بتوان واقعا قدرت را قدرت شرعیه نامید، اگر بحث تحدید و تضییق و تفسیر در ناحیۀ قدرت نبود، صرف تأکید بر قدرت عقلیه بود، اساسا این بحث جا نداشت.

در همین مثال اخیر اگر می­گفت «**لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا»** و دیگر در روایات استطاعت تضییق، تحدید، نمی­شد، این من استطاع، همان قدرت عقلیه است. بین «**لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا»،** با «**فِ لله بنذرک**»، از این جهت که هر دو قدرت عقلیه هستند، تفاوتی نداشت، فقط یکی قدرت عقلیه تأکید شده برش و دیگری نشده. اگر آن روایات را نداشتیم اساسا این­جا تزاحمی بین که دو قدرت عقلیه و شرعیه بیان می­کنیم پیش نمی­آید.

قضیه آنجا واضح می شود که بگویم «**لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا**» و قدرت و استطاعت شرعیه باشد، نه تاکیده، تحدیده باشد. و این جا همان است چون در روایات حد و مرز قدرت را بیان کرده است. این­جا مقتضی دارد که طرح کنید این­که مأخوذ به قدرت عقلیه مقدم است یا شرعیه. مقتضی آن بحث هست.

ولی به همان بیانی که شیخنا الاستاد فرمود، نمی­توان واجبی تَبَعی را بر واجبی ابتدائی و اصیل مقدم کنیم، با همان بیان دیروز.

لکَ أن تقول اساس طرح بحث تقدم قدرت عقلیه بر شرعیه، بر فرض تمامیت مقتضی، شرطش این است که آن دو واجب هر دو واجب ابتدائی باشند. که یکی قدرت عقلیه است و دیگری قدرت شرعیه و قدرت شرعیه هم به آن معنا که بیان شد نه تاکید. و اگر یک واجب تبعی بود، نمی تواند در مقام تزاحم بر واجب اصیل و ابتدائی مقدم باشد.

و بعد هم شیخنا فرمودند اگر شک کنیم اطلاق «**فِ بنذرک**» در این موارد اطلاق به صرف شک محق نیست که دیروز توضیح داده شد.

این تعلیقۀ بنده که هم بر فرمایش مشهور در مقدم کردن قدرت عقلیه بر شرعیه ما تعلیقه بیان کردیم هم در مورد بحث زیارت تعلیقۀ ما بیان شد.

**[تبیین مسأله بر طبق مسلک مختار]**

تا اینجا بر طبق مسلک قوم پیش آمدیم که با ادلۀ مستقله می خواهند مطلب را تمام کنند اما اگر بر آن شیوۀ مختار بخواهیم پیش بیاییم می گوییم روح قانون به ما اجازه نمی­دهد، که حتی تزاحمی ببینم بین آن ماده قانونی که صریحا واضحا در قانون آمده، و بین ادله­ایی که مقداری از آن دست مکلف است. مثل شرط. اگر یک ماده قانون گفت، فلان مطلب بر همۀ شهروندان لازم الاجراء است. یک ماده قانون گفت شروط که مردم با خودشان دارند، نافذ است، لازم الاجراء است، حتی اگر نگوید، الا شرط مخالف قانون، حتی اگر این را هم نگوید، شیخنا الاستاد حفظه الله تعالی می خواست روی این الا شرطا تأکید کند، نه اصلا شما فرض کنید الا شرطا هم نداشتید، روح قانون به شما اجازه نمی دهد چنین اطلاقی را از لزوم پایبندی به شروط بگیرید، لزوم پایبندی به شروط عرفا، قانوناً با توجه به روح قانون، تا آنجاست که در تصادف با آن امور لازم الاجزاء در کتاب قانون که خود شارع، خود مقنن بیان کرده است، نباشد، هر­گز هیچ حقوق­دانی از این مادۀ حقوقی، مادۀ قانونی که می­گوید شروط نافذ هستند، چنین اطلاقی را نمی­گیرد که من به برکت این اطلاق جلوی مادۀ 5 را مثلا که فلان مطلب را بر لازم کرده است بتوانم بگیرد یا فلان مطلب را که ممنوع کرده بتواند به وسیلۀ شرع جایز کنم، چنین اطلاق گیری اساسا با روح قانون و روح شریعت ناسازگار است و لو نفرماید الا شرطا و اگر فرمود الا شرطا این تأکید بر همان روح قانون و شریعت است. عین این مطلب در مورد نذر هم است، اضافه بر این که در نذر آن قصد قربت مطرح است و با مخالفت کردن با حج، چگونه می خواهد قصد قربت محقق شود هذا تمام الکلام در این مرجح تا برسیم ان شا الله به مرجح بعد.

و صلی لله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .